

۱. تعداد مجله

بسیار است و از طرف این اجتماع با هم در معرض دسترس است
تعداد آن ها هم زیاد است و با هم در معرض دسترس است
از جمله اینها که در این اجتماع و در طول قطع با هم در معرض دسترس است
تعداد آن ها هم زیاد است و با هم در معرض دسترس است
تعداد آن ها هم زیاد است و با هم در معرض دسترس است

مجدالدین محلاتی

محررات در اسلام

لزوم محدودیت در اجتماع

قبل از تشریح جزئیات موضوع، توجه بنکته‌ای لازم است و آن اینکه: یکی از پایه‌های مهم موجودیت اجتماع، محدودیت‌ها ویا محرمانی است که افراد را از نظر عمل و حتی اندیشه محدود ساخته و حدودی برای تجاوز امیال بی‌پایان انسان تعیین می‌نماید.

لزوم این جهت را در اجتماع، مثالی روشن می‌سازد: خانه‌ای را که از خانواده‌ای تشکیل یافته فرض کنیم، در این خانه؛ عاطفه، مهربانی، وجدان، محبت و هیچ‌گونه عاملی که موجب گذشت باشد، حکومت نمایند افراد این خانواده در ادعای امیال و خواسته‌های خود محدود نبوده و آزادند، هر چه میخواهند از لذات محیط خانه متمتع می‌گردند، نه پدر ملاحظه‌ای از فرزندان میکند و نه مادر در تأمین آسایش کودکان از لذتی میگذرد و نه فرزندان بخاطر پدر و مادر و کمک بآنها از کوچکترین منفعت شخصی چشم می‌پوشند، هر کس وظیفه خود را فقط، سیر کردن حس لذت طلبی از جمیع شئون آن خانه میداند و تنها در این راه میکوشد؛ با اینحال آیا زندگی آنها جز کشمکش و ستیزه چیز دیگری خواهد بود؟

آیا میتوان نام این زیستن را زندگی نهاد؟

آیا در این خانه آسایش که هدف اساسی تشکیل خانوادگی است

موجود است ؟

بر واضح است کہ جواب ہمہ این سؤالات منفی است .

زیرا ہر یک از افراد مورد فرض باید برای اقناع حس نفع پرستی و تجاوز با دیگرى در نزاع دستیزہ باشد .

چون منطقی ، کہ گذشت و فداکاری و چشم پوشی از منافع را بخواطر دیگران ایجاب میکند در اینجا موجود نیست .

و عبارت دیگر ہمہ تا آخر درجہ ، خود پرستند و ہمہ چیز خوب را منحصرأ برای خود میخواهند .

دلیل این نتیجہ در این نحوہ زندگی ، بسیار واضح است ، زیرا : بودن منافع مادی ، در تنگنای محدودیت مادی ؛ با داشتن ہوسہا و امیال بی پایان و غیر قابل اشباع طبعاً موجب اصطکاک شدہ و جدال برمیخیزد .

این حساب را از خانہ خارج ساخته بر اجتماع شهری منطبق می سازیم بالینکہ در این فرض ، میان اکثر اہالی سکنہ یک شہر محبت و مہربانی ، واقعاً وجود ندارد (ولی در مثال سابق مانناچار بودیم ، نبود محبت و مہربانی و کمک کار بر فرض نمائیم) اینها ہم بحسب فرض ، ہمہ انسانہائی هستند کہ گرد یکدیگر جمع شدہ و ہمشان تحصیل لذت از تمام امور است برای خود باندازہ مقدور شخصی (نہ اجتماعی) .

ہر کس میخواہد ہمہ لذائم مادی در حیطہ تصرفش باشد .

ہمہ بہترین باغہا ، بہترین منازل ، زینبا ترین زنان ، مجلل ترین زندگی و بالاترین قدرتہای اجتماعی را می خواہند ، کوچکترین حسابی کہ موجب گذشت باشد در بین نیست ، حتی هدف اجتماعی کہ آسایش افراد است نیز در آن ہا بحسب فرض در کار نیست ، ہمہ در اعمال ہوسہای خود و فعالیت حس نفع پرستی و جلب لذت ، آزادند ، حتی بحسب فرض ، قدرتی کہ متجاوز را سر جای خود بنشانند در کار نیست ؛ بالینحال ؛

آیامی توان پیدایش و بقاء چنین اجتماعی را تصور نمود؟
 باینکه انسان، از فرض این اجتماع با هرج و مرج، مضطرب است. تساجه
 رسیده تحقق و موجودیت این اجتماع، و بطور قطع باید گفت: فرض این اجتماع
 مسابری است بانابودی آن. دلیل این مدعی از مثال سابق، روشن میگردد. پس نتیجه اینکه،
 یک رکن مهم ایجاد و بقاء هر اجتماع، محدودیت افراد و بالنتیجه
 گذشت آنها در ایجاد آسایش که منظور عالی از اجتماع است میباشد. و بعبارت دیگر،
 گردش چرخ حیات اجتماع، در گرو محدودیت روابط افراد
 و بالنتیجه وجود نظم در زندگی است.

اساس محدودیتها

محدودیت در اجتماع لازم است، بر هر پایه و اساسی که باشد، خواه از روی
 دین و تقیدات مذهبی و یا بر مبنای تأمین آسایش زندگی مادی، و ممنوعیت های
 موضوعه بشری.

و بعبارت دیگر: محدودیت لازم است، خواه از دین، خواه از حکومت هائی
 که صرفاً جنبه دنیاداری دارد، خواه بر عواملی دیگر استوار باشد از قبیل محبت و عاطفه
 کمک کاری، نوع دوستی.....

بنابر این میتوان معنی اجتماع را خلاصه کرد و گفت:

• اجتماع یعنی مجموع بهره مندی و گذشت افراد از یکدیگر.

برای توضیح بیشتر باید گفت: ما اگر درست حساب کنیم، اکثر منازعات فردی و
 یا جنگهای اجتماعی، معلول هوی و هوس افرادی است که در راه تعیین لذات و تسخیر
 منافع هیکوشند، دو کشور که به نزاع یکدیگر بر میخیزد، هر کشوری میخواهد
 مقداری از خاک دیگر را بخود اضافه نماید و شعاع دائره حکومت خود را وسیع کند
 و حس ریاست طلبی خود را بیشتر ممتنع گرداند (اگر چه هر کس برای خود در این

کار ، دلیل منطقی قابل پسند ، می آورد ، ولی باطن این کار از همان حس توسعه طلبی سرچشمه گرفته است .

دوقبيله که بر یکدیگر میتازند ، هر يك میخواهند زمینهای مزدوعی دیگر و با احشام و اغنام دیگری را برده استفاده بیشتری ببرد ، اما اگر سران آن دو کشور و با سرکردگان دوقبيله ، از عوامل درونی (محبت ، عاطفه ؛ ترس از پاداش) و با قدرت ظاهری فوق خود ، جلو حس نفوق جوئی را گرفته و اندکی آنرا تعدیل کنند ؛ آسایش هر دو اجتماع بهم نخورده و نزاع از میان برهیزد .

از این حساب روشن نتیجه میگیریم که : هر قدر حس لذت طلبی و منفعت جوئی فرد با جامعه معتدل شود ، آسایش آنها بیشتر است .

زیرا همانطور که گفتیم ، تنگنای مادیت و دامنه وسیع امیال ، موجب اصطکاک منافع دائمی بوده و منتج نبرد وجدال است .

معنی آزادی

از این بیان سؤالی پیش می آید که : اگر تعدیل در لذت طلبی و محدودیت اعمال افراد ، با آسایش اجتماعی آنها رابطه مستقیم دارد ، پس آزادی که همواره باقیافه دلفریب خود ؛ جلب نظر میکند چه موقعیت و معنائی را خواهد داشت ؟ ما امروز می بینم در هر کشور ، هر قدر سطح تمدن افزونی آنها بالاتر رود ، اشکال و صعوبت زندگی بیشتر است و بالتبینه محدودیت ها و ممنوعیت های آنها بیشتر است ، اگر درست ملاحظه کنیم ، می بینیم که در ممالک مترقی جهان امروز ، از عبور و مرور در خیابانها گرفته ، تا تجارت و وضع کسب و کار و تمام شئون اجتماعی ، در دیوار قوانین محصور بوده و هر روز قانون جدیدی آزادی مردم را در شئون اجتماع کمتر میکند و این حقیقت همان نظر رانابت میکند که هر قدر افراد منفعت جو زیاد گردد ، چون منافع محدود است باید محدودیت هم زیادتر گردد ،

مانند اینکه فرض کنیم زمینی بمساحت ۱۰۰۰ متر مربع ، باید ۱۰ نفر در این زمین سکونت گیرند قهراً بهر کس ۱۰۰ متر خواهد رسید ، در حالیکه اگر ۱۰۰ نفر

باشند بهر کس ۱۰ متر مربع بیشتر نخواهد رسید و چنانچه هر کس بخواهد مال دیگری را تصاحب کند، و دیگری هم در مقابل دفاع کند، منجر به نزاع خواهد شد.

بنابر این آیا معنای آزادی که همه طالب آن می‌باشند کجاست؟ و آیا میتواند این کلمه، بهمان وسعت معنایی که دارد و از همان نظر هم جالب و دل‌فریب است، موجود باشد ناگفته نماند که اجتماعات امروز پاره‌ای آزادیها و بی بند و بارها از نظر اخلاق را دارا می‌باشند که جز ایجاد فساد و تباهی کاری نتیجه‌ای نمیدهند که تفصیل آنها از این بحث خارج است، ولی نظر ما در این بحث آزادی و محدودیت در مطلق خواسته های انسانی است که بوسیله احکام معموله بشری، یا احکام عالی الهی محدود میگردد.

و خلاصه ملاحظه سایر درادار مختلفه، و قوانین موجوده حاکمه بر مردم و تتبع در حالات ملل و اقوام کنونی جهان از قبایل وحشی تا تمدن ترین جوامع امروز وجود محدودیتها در موجودیت و بقا، اجتماع اثبات میکند.

و نیز میتوان گفت: وضع اکثر قوانین، برای محدودیت است و الا آزاد بودن و

عدم محدودیت که محتاج به اجازه قانون نیست

پایه احکام در مذهب

بحث ما تا این جا وسیع بود و مطلق ممنوعیتهای دنیایی و الهی و لزوم آنها را مورد مطالعه قرار دادیم. اکنون باید دید: آیا مذاهب، و قوانین موضوعه بشری در ممالک ممنوع نمودن کاری و جهت حرمت آن، با هم شریکند؟ (با اینکه در لزوم محدودیت برای ادامه حیات اجتماعی هر دو شریکند).

با اینکه یکی دارای ملاکی قوی و تخلف ناپذیر، و دیگری ضعیفتر و بالتجربه قدرت آن حکم، در حکومت بر افراد کمتر است و آیا احکام الهی قدرت فرماندهیش بر فرد بیشتر است یا احکام موضوعه بشری؟

و آیا ضامن اجرای هر يك چیست؟ و در کداميك قوی تر است و بالتیجه محدودیت مطلوبه، بهتر حاصل میگردد. عتوانك بالقوه و عتوانك بالفعل. از اینجا راه بحث وسیع تری باز میگردد، اگر چه خارج از موضوع بحث است اما چون تحقیق کامل بحث مادرگرو روشن شدن آنست، لذا بقدر لزوم از توضیح آن ناچاریم.

هدف دین در اداره اجتماعات

شك نیست كه پناه بردن با اجتماع و دور انداختن زندگی فردی، برای تأمین آسایش و بهره مندی از شئون زندگی است (چه اجتماعی بودن فطری انسان باشد یا از نظر توسعه وجود خود و استخدام و بالتیجه استدلالی).

و نیز بسیار واضح است كه آسایش هم، فراهم شده از دور هم بودن انسانهایی چند نمیباشد. بلکه معلول حکومت قوانینی است كه بصورت منع یا اجازه، روابط افراد را نظمی خاص بخشیده و هر كس را در محیطی محصور نگاه میدارد، تمام افراد با این استدلال (تأمین آسایش) قدم بعرضه اجتماع گذاشته و با این هدف دست كمك بسوی دیگران دراز می کنند.

اجتماع هم مراتب مختلفه از آسایش و برای افزایش فراهم مینماید (اختلاف بعالمی است كه ذكر آنها از بحث خارج است).

دین نیز در اداره اجتماع این جهت را كاملاً در نظر داشته و میخواهد افرادی كه در سایه قوانین آن غنوده اند آسایش داشته باشند.

تعیین حدود در دین، و بودن قوانین جزائی در جنایات، اكثر احكام مجرما (حرام بودن غصب، حرام بودن دزدی، حرام بودن قتل نفس) وجود قدرت حاكم كمتر برای جلوگیری از ظلم و وابستگی صحت تصرفات در اموال بر رضایت صاحبان آنها، و صدها حكم دیگر همه و همه برای تأمین آسایش اجتماعی، و دلیل بر منظور بودن این نکته اساسی است. اما باید دید كه آیا همچنانكه حكومتهای بشری پس از تأمین آسایش اجتماعی بهین است رسیده و تمام هدف آنها از فعالیت حكومتی و حاكم رانی خود، حصول همین

نتیجه است و بس ، و بعبارت دیگر حکومت های بشری آخرین خط سیر اجتماعی را وصول بنقطه آسایش اجتماع می داند و در آنجا متوقف میشوند ، ادیان هم با اینکه آسایش را تأمین مینمایند در دنباله این نتیجه منظور دیگری را دارا می باشد و بعبارت دیگر : آیا در نظر دین فقط آسایش اجتماع مطلوبست و دیگر هیچ ؟ یا اینکه از این هدف عالی نیز گذران بوده مقصودی عالی تر در جلو دارد و آسایش اجتماع بازرهای است بمقصدی بزرگ و بر ارزش .

و اجتماع در سایه دین و آسایش هنوز راهی بیعاید تا سعادت اخروی که مقصود بزرگ از خلقت انسان است برسد ؛ و خلاصه میتوان گفت : دین نیز آسایش اجتماع را میخواهد ولی نه برای آسایش و خوب زیستن افراد در این دنیا فقط ؛ بلکه با اینکه آسایش و آبادی و نیکی این جهان را طالب است و دستوراتی بسیار نیز دارد ، اما همه برای وصول بسعادت بزرگ سرای دیگری است که در آنجا سعادت و خوشی مبرا و منزله از آلام موجود بوده و از شوائب و گرفتاریهای این جهان خالی است و قهراً تا مقدری از آسایش این جهان و لذات آن مطلوبست که مزاحم سعادت و کامیابی در سرای دیگر نبوده باشد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی